گفت‌وگوی «جوان» با خانواده خبرنگار شهید امیر حلم‌زاده به مناسبت روز خبرنگار

گزارش‌های امیر چکیده‌ای از تاریخ انقلاب و جنگ بود

بار آخر که جبهه می‌رفت دخترش به شدت بیمار بود. گفتیم نرو. گفت شاید این بار امتحان الهی باشد، نروم می‌بازم!

دختر خردسال شهید حلم‌زاده در تشییع پیکر پدرش

علیرضا محمدی

خبرنگار شهید امیر حلم‌زاده از اولین خبرنگاران حوزه دفاع مقدس بود که پیش از شروع رسمی جنگ تحمیلی در غائله‌های گنبد، کردستان، استان‌های شمالی کشور و دیگر مناطق آشوب‌خیز اوایل انقلاب حضور یافته بود و حوادث و وقایع بسیاری چون انفجار در مقر حزب جمهوری اسلامی و شهادت بهشتی و یارانش را پوشش خبری داده بود. تصاویر بسیاری از شهید حلم‌زاده در حال گفت‌وگو و مصاحبه با چهره‌های انقلابی و سرشناس دفاع مقدس وجود دارد. اما معلوم نیست چرا به رغم خدماتی که وی در حوزه رسانه انجام داده است، کمتر از او یاد می‌شود. به مناسبت روز خبرنگار گفت‌وگویی با مهرین کاشی، همسر حمیده حلم‌زاده، دختر و دکتر علیرضا حلم‌زاده برادر شهید انجام دادیم تا به قدر خودمان قدمی در بزرگداشت این خبرنگار شهید و مظلوم انقلاب و دفاع مقدس برداشته باشیم.

برادر شهید

شما بزرگ‌تر بودید یا برادرتان؟

مادر خانواده پنج فرزند پسر بودیم. به لحاظ سنی من که متولد سال ۳۶ هستم سه سال از دومین برادرم (امیر) بزرگ‌تر بودم.

چطور شد که شهید حلم‌زاده کار خبری و رسانه‌ای را در سپاه انتخاب کردند؟

پیش از آنکه برادرم به عضویت سپاه دربیاید، بنده از اولین روز تشکیل رسمی سپاه، عضو این نهاد انقلابی شدم. آن موقع سپاه پنج واحد داشت. مثل واحد عملیات، واحد اطلاعات، واحد روابط عمومی و... که بنده نیروی واحد روابط عمومی بودم. مدتی که در این واحد مشغول شدم، از برادرم امیر دعوت کردم او هم عضو سپاه بشود. امیر هم که یک جوان انقلابی و مشتاق خدمت بود، قبول کرد و به عضویت واحد روابط عمومی سپاه درآمد.

چه نشریه‌هایی در واحد روابط عمومی منتشر می‌شد؟

اوایل نشریه‌های سپاه یک تیپ بسیار ساده‌ای داشتند و در حد بولتن‌های داخلی و در چند صفحه A4 منتشر می‌شدند. کم کم نشریه‌های سپاه رشد کردند و هفته‌نامه پاسداران که توزیع عمومی می‌شد، در واحد روابط عمومی منتشر شد. این هفته‌نامه شکل و شمایل روزنامه‌ای داشت و اندازه‌اش از کیهان و اطلاعات کمی کوچک‌تر بود. در این نشریه دوستانی مثل وحید شاهنگیان (برادر حمید شاهنگیان که تعدادی از سروده‌های اوایل انقلاب کار ایشان است)، رضا انصاریان (برادر شیخ حسین انصاریان) و... همکاری می‌کردند. این نشریه بعدها تبدیل به نشریه پیام انقلاب شد. یادم است وقتی که شماره ۱۹ هفته‌نامه پاسداران را منتشر می‌کردیم، زلزله قائنات رخ داد. شب ساعت ۱۱ الی ۱۲ نشریه را صفحه‌بندی می‌کردیم که از سپاه خبر رسید هر کاری در دستتان هست بگذارید و خودتان را به شرق کشور و مناطق زلزله‌زده برسانید. همان نصف‌شب به خانه رفتیم و وسایلمان را برداشتیم و به قائنات رفتیم. اینطور شد که مدتی هفته‌نامه پاسداران تعطیل شد و بعد به جای آن، هفته‌نامه پیام انقلاب منتشر شد.

برادرتان هم در نشریه پیام انقلاب فعالیت می‌کردند؟

امیر وقتی جذب روابط عمومی سپاه شد، به عنوان خبرنگار کارش را شروع کرد. اوایل از یکسری مدرس عکاسی دعوت به عمل آمد که امیر هم در دوره‌های آنها شرکت کرد و عکاسی را یاد گرفت. بعد همزمان توانایی‌های خبرنویسی و خبرنگاری و غیره را هم تقویت کرد و کارش را در حوادث و رویدادهای مختلف شروع کرد.

شما و برادرتان در چه وقایع تاریخی به عنوان خبرنگار حضور داشتید؟

وقتی غائله خلق عرب در خوزستان شروع شد، من برای تهیه خبر به این خطه از کشورمان رفتم. امیر هم از کردستان گرفته تا غائله گنبد و شهرهای شمالی کشور و هرجایی که احساس نیاز می‌شد، آنجا می‌رفت و با احساس مسئولیت خاصی اقدام به تهیه اخبار و گزارش می‌کرد. امیر در واقعه هفتم تیر و شهادت بهشتی و یارانش حضور داشت. با خیلی از چهره‌های انقلابی و همینطور فرماندهان جنگ و... گفت‌وگوهای زیادی انجام داد و مصاحبه‌های تاریخی و جالبی تهیه کرد. گزارش‌های امیر چکیده‌ای از تاریخ انقلاب و جنگ بود.

ایشان چه مسئولیتی در نشریه پیام انقلاب داشت؟

در نشریه پیام انقلاب از کار خبری گرفته تا عکاسی و... انجام می‌داد. البته عنوان شغلی‌اش مسئول بخش خبرنگاران پیام انقلاب بود. من هم عضو تحریریه نشریه بودم. چهره‌هایی مثل همایون همتی، مجید جیران‌پور، آقای اسماعیل‌نژاد و... هم عضو تحریریه بودند.

خود شما تا چه زمانی در کار رسانه بودید؟ برادرتان چطور؟

من اواسط سال ۵۹ به یک دوره آموزشی تربیت‌مربی رفتم. این دوره که به دوره هفت ماهه شهرت یافت، فراخوانی برای تمامی پاسدارها از سراسر کشور بود که فقط ۱۰۰ نفر در دوره پذیرفته شدند و من هم یکی از آنها بودم. با شروع این دوره من از کار رسانه‌ای فارغ شدم. اما اخوی همچنان در نشریه پیام انقلاب فعالیت می‌کرد و با شروع جنگ، مرتب به جبهه رفت و اینجا بود که مصاحبه‌های ماندگاری با چهره‌ها و فرماندهان جنگ انجام داد. افرادی مثل حاج‌احمد متوسلیان، شهید همت و...

گویا آخرین اعزام برادرتان به جبهه در یک وضعیت خاصی صورت گرفته بود. دخترشان بیمار بودند و با این وجود ایشان به جبهه رفتند.

یک هفته قبل از آنکه برادرم به جبهه برود، دخترش حمیده خانم دچار سوختگی شدیدی شد. می‌توانم بگویم نیمی از بدن این دختر بچه یک و نیم ساله کاملاً سوخته بود. حتماً می‌دانید که سوختگی با مجروحیت‌های دیگر نظیر شکستگی خیلی فرق دارد. باید زخم این دختربچه هر روز پانسمانش عوض می‌شد و پمادهای خاصی که پزشکان تجویز کرده بودند به زخم‌ها زده می‌شد. وقتی برادرم خواست به جبهه برود، مادرم به من زنگ زد و با گریه گفت که امیر چنین تصمیمی دارد. در این شرایط معلوم نیست تکلیف حمیده چه می‌شود. مادرم می‌گفت چون امیر از تو حرف‌شنوی دارد زنگ بزن و او را منصرف کن. من با محل کار امیر تماس گرفتم. گفتم خودت می‌دانی وضعیت دخترت چطور است. اگر تو بروی معلوم نیست این دختر زنده بماند یا نه. با این وجود چرا می‌خواهی بروی؟ ایشان حرف عجیبی زد. جمله‌ای گفت که هنوز هم در گوشم طنین‌انداز است. امیر گفت: قبلاً هر بار که به جبهه می‌رفتم، دخترم صحیح و سالم بود. این اولین بار است که با وجود سوختگی و مشکل جسمی حمیده می‌خواهم عازم منطقه بشوم. فکر نمی‌کنی شاید این بار امتحان باشد. شاید این بار شرایطی که برای من به وجود آمده آزمایشی برایم باشد که ببینم بین بچه‌ام و انقلاب کدام را انتخاب می‌کنم؟ این حرف را که از او شنیدم دیگر نتوانستم حرفی بزنم. امیر رفت و کمی بعد با اصابت راکتی در محل استقرار او و تعدادی از همرزمانش، بیش از صد نقطه از بدنش دچار جراحت شد و یکی از پاهایش هم از زانو قطع شد. او را که مجروح بود به بیمارستان نمازی شیراز انتقال دادند. آنجا ۱۹ روز زنده بود و عاقبت در ۱۸ آبان ماه ۱۳۶۲ به شهادت رسید.

همسر، دختر و نوه‌های شهید حلم‌زاده

> فقط ۱۹ سال داشتم و دخترم حمیده موقع شهادت همسرم یک سال و نیمه بود. وقتی پیکر شهید را آوردند، من رو به آسمان کردم و به خدا گفتم: امیر را که از من گرفتی، فقط به من صبر بده تا بتوانم این شرایط را تحمل کنم

همسر شهید

چطور با شهید حلم‌زاده آشنا شدید، آن زمان ایشان عضو سپاه بودند؟

من و همسرم اواخر سال ۵۸ با هم ازدواج کردیم. اوایل همان سال ایشان به عضویت سپاه درآمده بود. من از اقوام دور همسر برادر ایشان بودم. این نسبت فامیلی واسطه آشنایی و ازدواج ما شد. بهمن سال ۵۸ عقد کردیم و اسفند ماه نیز زندگی مشترکمان آغاز شد.

در آن مقطع که تازه انقلاب پیروز شده بود، شما و شهید چه معیارهایی برای ازدواج داشتید؟

در مراسم خواستگاری من دو معیار اصلی «اخلاق» و «ایمان» را مطرح کردم که شکر خدا ایشان هر دو خصلت را داشت. واقعاً هم آقا امیر در زندگی مشترک نشان داد چه انسان پاک و اخلاق‌مداری است. یادم است همان ابتدای زندگی‌مان گفت اگر از طرف سپاه هر مأموریتی به من بدهند، به عنوان پاسدار انقلاب انجامش می‌دهم و نه نمی‌گویم. حرفش را در صحنه عمل نشان داد. موقعی که می‌خواست برای آخرین بار به جبهه اعزام شود، یک مشکلی برای دخترمان پیش آمده بود. وقتی شنیدم می‌خواهد برود ناراحت شدم و گفتم مگر در سپاه کسی وجود ندارد که به جای شما به منطقه برود. ایشان گفت شاید این امتحانی از طرف خدا باشد که ببینند ما دخترمان را بیشتر دوست داریم یا او را. رفت و این آخرین اعزامش شد.

گفت‌وگوی ما به مناسبت روز خبرنگار انجام می‌شود، چقدر از کارهای خبری شهید حلم‌زاده آگاهی داشتید؟

همسرم خیلی از کارهای رسانه‌ای‌اش در خانه حرف نمی‌زد، اما اوایل جنگ یک بار که خیلی اصرار کردم، من را با خودش به سوسنگرد برد. آن موقع این شهر تازه آزاد شده بود. آنجا همسرم با فرماندهان میدانی مصاحبه می‌کرد. حتی یادم است که یکی از فرماندهان از کمبود نیرو و دیر رسیدن نیروهای کمکی و مهمات گلایه می‌کرد. ما یک هفته در منطقه بودیم و بعد به تهران برگشتیم. اما همسرم مرتب در مناطق عملیاتی رفت و آمد می‌کرد و خبرها و مصاحبه‌ها را در نشریه پیام انقلاب چاپ می‌کرد.

موقع شهادتشان شما چند سال داشتید؟ دخترتان چند ساله بود؟

من آن موقع فقط ۱۹ سال داشتم. دخترم حمیده هم که متولد اردیبهشت سال ۶۱ است، موقع شهادت پدرش یک سال و نیمه بود. وقتی پیکر شهید را آوردند، من رو به آسمان کردم و به خدا گفتم: امیر را که از من گرفتی، فقط به من صبر بده تا بتوانم این شرایط را تحمل کنم. واقعاً هم بزرگ کردن دختر شهید آن هم دست تنها کار خیلی سختی بود که به لطف و کمک خدا توانستم این کار را انجام بدهم.

دخترتان از نبود بابا بی‌قراری می‌کرد؟

دخترم آن موقع سن کمی داشت. بابایش هم با اینکه او را خیلی دوست داشت، سعی می‌کرد دخترمان را وابسته خودش نکند. خیلی وقت‌ها می‌دیدم که حمیده به طرف پدرش می‌رود، اما شهید او را بغل نمی‌کرد. اعتراض می‌کردم چرا به بچه توجه نمی‌کنی؟ می‌گفت من می‌دانم شهید می‌شوم و نمی‌خواهم حمیده خیلی به من وابسته بشود. اوایل که همسر شهید شده بود، دخترم چون وابستگی کمی داشت و کوچک بود خیلی متوجه اوضاع نبود. اما بعدها که سنش بالاتر رفت، کمبود بابا را بیشتر احساس کرد.

> امیر از کردستان گرفته تا غائله گنبد و شهرهای شمالی کشور و هرجایی که احساس نیاز می‌شد، آنجا می‌رفت و با احساس مسئولیت خاصی اقدام به تهیه اخبار و گزارش می‌کرد. برادرم در واقعه هفتم تیر و شهادت بهشتی و یارانش حضور داشت و گزارش‌هایی تهیه کرده بود

دختر شهید

یک عکس از شما دیدم که در تشییع پیکر بابا هستید، چیزی از آن زمان به یاد دارید؟

من آن موقع یک سال و نیمه بودم و متأسفانه الان هیچ تصویر ذهنی نه از بابا و نه از تشییع پیکر ایشان ندارم. هر چه می‌دانم از گفته‌های مادرم، عمویم و دیگران است. فقط می‌دانم که پدرم خبرنگار نشریه پیام انقلاب سپاه بود و کارش را با حس وظیفه‌شناسی خاصی انجام می‌داد. همانطور که مادرم گفت، موقع آخرین اعزام ایشان، من دچار شرایط سختی بودم. ولی بابا حضور در جبهه و انجام وظیفه را به مشکلات شخصی ارجحیت داده بود. رفتن بابا به منطقه جنگی آن هم زمانی که تنها فرزندش به شدت بیمار بود، مصداق بارزی از واژه خون‌نگاران حوزه ایثار و شهادت را معنا می‌کند.

پدرتان در عملیات والفجر ۴ به شهادت رسیدند؟

بابا قبل از شروع عملیات، به همراه عده‌ای از همرزمانشان در یکی از مقرهای سپاه در شهر مریوان بودند که این مقر بمباران می‌شود و پدرم و جمعی از دوستانش به شهادت می‌رسند. البته بابا مجروح می‌شود و ۱۹ الی ۲۰ روز بعد در ۱۸ آبان ماه ۱۳۶۲ به شهادت می‌رسد.

الان آثار و نوشته‌های ایشان را در اختیار دارید؟

ما می‌دانیم که تصاویر و فیلم‌های زیادی از بابا در آرشیو صدا و سیما یا بخش‌های فرهنگی سپاه وجود دارد، اما متأسفانه این فیلم‌ها را در اختیار نداریم. البته یکسری از نشریه‌های پیام انقلاب هنوز در خانه موجود است. ضمناً چون بابا هم خبرنگار بود، هم عکاس، هم نقاش، نویسنده و... الان عکس‌هایی که ایشان با شخصیت‌های مختلف هنگام مصاحبه انداخته‌اند را در خانه داریم. همینطور نقاشی‌های بابا که در مجله چاپ می‌شد و دوربین عکاسی‌شان و یادگاری‌های دیگر موجود است. من یک گلایه‌ای از صدا و سیما و دیگر رسانه‌ها دارم که چرا روز خبرنگار به پدرم و خدماتی که در حوزه رسانه داشته‌اند، توجه نمی‌شود. بابا از خبرنگارهای پیشکسوت انقلاب و دفاع مقدس است. تصاویر و اسنادش هم موجود است. اما نمی‌دانم چرا از ایشان یادی نمی‌شود.

گفتید که بابا را بعدها از خاطرات و تعاریف دیگران شناختید، چه تعریفی از پدری دارید که او را به یاد نمی‌آورید؟

بابا یک رزمنده و خبرنگار وظیفه‌شناس بود. از آن دست جوان‌های اوایل انقلاب که همه وجودشان را صرف خدمت به کشور و انقلاب کرده بودند و در مسیر انجام وظیفه، هیچ عذری را قبول نمی‌کردند. بابا موقع شهادتش فقط ۲۲ سال داشت. اما از تعاریفی که از ایشان شنیده‌ام، می‌دانم که یک آدم با تجربه و پخته‌ای بود و هیچ کاری را بدون دلیل انجام نمی‌داد. حتی رفتنش به جبهه به رغم بیماری تنها فرزندش که من بودم، با دلایلی معنوی صورت گرفت و خدا هم مزد اخلاصش را با شهادت داد.

شهید حلم‌زاده در حال مصاحبه با شهید همت

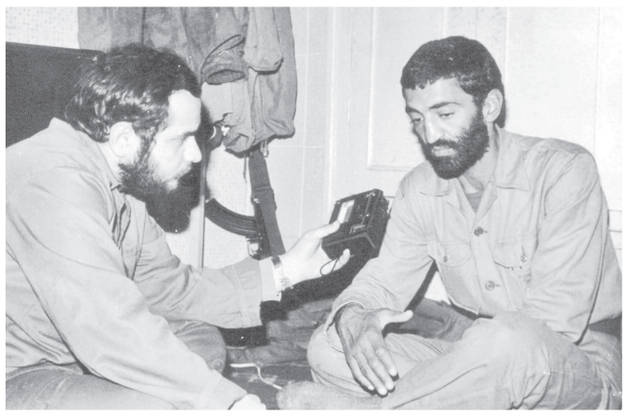
شهید حلم‌زاده در حال مصاحبه با حاج احمد متوسلیان

جدول

طراح: علیرضا سجادی فر ■ شماره ۶۲۷۵

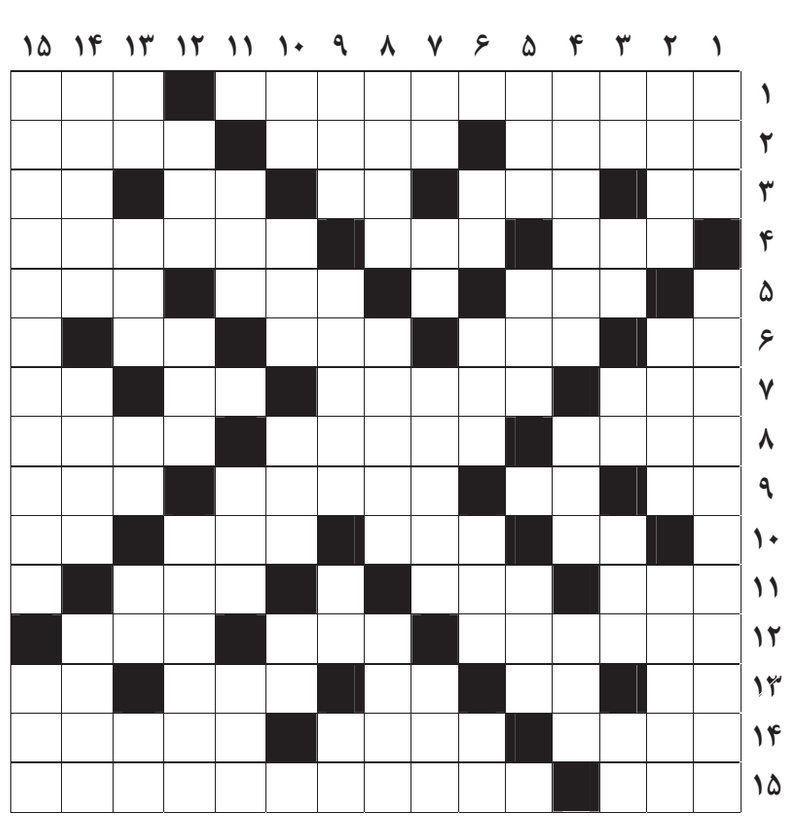

از راست به چپ

■ ۱-از باشگاه های پرطرفدار کشورمان-داور ■ ۲-روشن نیست-پیاله و ظرف-سایبان ■ ۳-هزار کیلو-پژواک-اندازه-از حشرات مزاحم-زمان تاریکی ■ ۴-کاخ زمستانی-نژاد و دودمان-از نام های مردانه ■ ۵-شانه-حمام معروف-کشوری به مرکزیت آکرا ■ ۶-واحد طول قدیمی-سفیدی مو-حدود یک کشور-نقش بازیگر ■ ۷-نشانه-سنگ قیمتی به رنگ سبز-حرف نفی-خمیدگی کاغذ ■ ۸-شنوا-برادر حضرت موسی(ع)-پاسبان ■ ۹-صدای درد-هر چیز نرم و آبکی-نوعی خوراکی فست فودی-رسوب رود ■ ۱۰-کوبیدن-پیروزی-سرازیری-یار پت ■ ۱۱-دشنام دادن-پول فلزی-قالب ■ ۱۲-بررسی وضعیت بیمار-میل و رغبت-ستایش ■ ۱۳-خاندان-محکم کردن-تو ومن-بازی کردن-نمناک ■ ۱۴-فهرست-عمل یدک کشیدن-دوام داشتن ■ ۱۵-خجستگی-اولین فضانورد

از بالا به پایین

■ ۱-نشیمنگاه-استانی به مرکزیت بجنورد ■ ۲-ثروت حاصل از کار غیرتولیدی-علم ترکیبات-آموزش دادن ■ ۳-مادر-بالابر-خط کش مهندسی-میزان سردی یا گرمی-تعداد سالهای زندگی ■ ۴-سنگ سخت بلوری-دوست داشتن-بخشی از اوستا در ستایش پروردگار ■ ۵-زیرانداز خواب-مرحله-مدرک ■ ۶-تاکسی پرظرفیت-حاشیه و کنار-بیابانی در شمال غرب خوزستان-رایحه ■ ۷-حرف بی پرده-هر دور بازی-گوشت خالص-حیله ■ ۸-حاشیه دریا-زخمی-اسکلت اصلی اتومبیل ■ ۹-شیر-بهشت-ورزش همگانی-رنج و محنت ■ ۱۰-چله کمان-چهارپایه تحریر-عضو گزنده حشرات-گفتن ■ ۱۱-دیرین-شمشیر-سلول جنسی قارچ ■ ۱۲-پودر قند!-سنگ ریزه-مثلث مخوف ■ ۱۳-آزاده کربلا-حیله گر-لغزیدن-بالا آمدن آب دریا-واحد سطح ■ ۱۴-شهری در اصفهان-همگی و کامل-قطعی و ضروری ■ ۱۵-بنای تاریخی مشهور در کنگاور استان کرمانشاه-گرو گذاشتن

جدول سودوکو

ارقام ۱ تا ۹ را طوری قرار دهید که در هر ردیف، ستون و مربع های کوچک سه در سه فقط یک بار به کار روند.

۳	۶		۸					
	۲		۱					
			۲			۷	۵	
	۷				۹			
					۲		۹	
۶	۸							
				۵				۷
		۴						۹
		۲		۳				۴

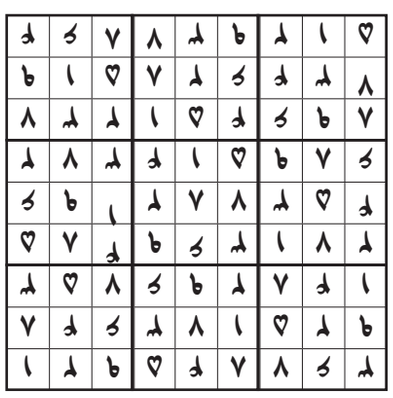

جدول کلمات متقاطع
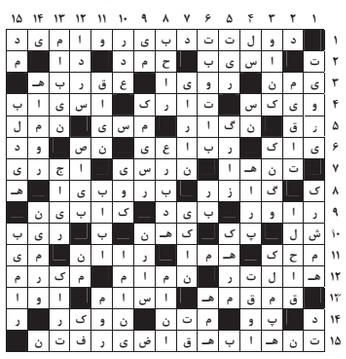
پاسخ جدول شماره ۶۲۷۴